

بررسی نسبت نهضت مردم ایران در سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶ در مقایسه با آرا و مواضع جریان‌های سیاسی - فکری آن دوره

عبدالرحمان حسنی فر*
سیدمصطفی تقوی مقدم**

چکیده

این نوشته در پی بررسی نسبت میان نهضت سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶ ایران با آراء و مواضع جریان‌های سیاسی - فکری آن دوره هاست. بدین منظور، پس از طرح مسئله، ابتدا به وضعیت عمومی کشور در آن مقطع تاریخی اشاره شد. سپس آرا و مواضع مهم‌ترین جریان‌های سیاسی - فکری مطرح آن مقطع، مورد بررسی قرار گرفت. برخی از آن جریان‌ها، فاقد گفتمان فراساختاری بوده و فقط در چهارچوب سلطنت مشروطه می‌اندیشیدند و عمل می‌کردند (جبهه ملی، نهضت آزادی، کانون نویسندگان، مراجع تقلید). برخی دیگر معتقد به عبور از رژیم پهلوی بودند اما قادر به بسیج عمومی نبوده و مطالبه‌ی آنها نیز جمهوری اسلامی نبود (مجاهدین خلق، مارکسیسم). در این میان، امام خمینی (ره) هم به عبور از رژیم پهلوی و استقرار نظام اسلامی باور داشت و در این باره نظریه‌پردازی کرد، هم قادر به بسیج عمومی و همراه ساختن دیگر جریان‌ها با گفتمان خود بود و در این زمینه اقدام عملی کرد. بنابراین، شکل‌گیری نهضت و مطالبات آن، بازتاب عملی اقبال ملت به آراء و مواضعی بود که ایشان از سال ۱۳۴۱ به بعد مطرح کرده بودند.

کلیدواژه‌ها: جریان‌های سیاسی - فکری، نهضت، مشروطه‌خواه، انقلابی

Email: smtm38@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۴/۰۵

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

** پژوهشگر مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۲/۱۷

طرح مسئله

سقوط رژیم پهلوی و مهم‌تر از آن، استقرار نظام جمهوری اسلامی در ایران، یکی از پدیده‌های مهم و شگفت‌انگیز نیمه‌ی دوم قرن بیستم میلادی است. مهم، بدان علت که با توجه به موقعیت راهبردی ایران و اهمیت آن برای بلوک غرب در ساختار نظام دوقطبی حاکم بر جهان آن روز، همه‌ی چاره‌ها برای بقای آن رژیم اندیشیده شده بود. رفرم اجتماعی، توسعه‌ی اقتصادی، تقویت نهادهای امنیتی و حمایت بین‌المللی به‌طور همزمان به کار بسته شدند تا آسیب‌پذیری آن رژیم به کمترین حد ممکن برسد. با تکیه بر چنین عواملی بود که دیپلمات‌های آمریکا و سازمان اطلاعات آن (سیا) بر این باور بودند که ایران تا ده سال آینده نه تنها دچار انقلاب نمی‌شود بلکه در شرایط انقلابی هم نخواهد بود (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۶؛ سولیوان، ۱۳۶۱: ۱۰۲-۱۰۰). همچنین بر پایه‌ی همین تدابیر و همین گونه تحلیل‌ها بود که جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، تنها چند روز پیش از شروع انقلاب، هنگام دیدار از ایران، از کشور میزبان خود به‌عنوان «جزیره‌ی ثبات» یاد کرد (محمدی، ۱۳۶۶: ۱۱۵).

بدین گونه است که سقوط حکومت پهلوی و ظهور انقلاب اسلامی با حساسیت بیشتری مورد بررسی و تحلیل محافل علمی و سیاسی قرار گرفت و دیدگاه‌های متعدد و متنوعی در این باره مطرح گردید.

یکی از این دیدگاه‌ها، نهضت ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶ را به جریان‌های مشروطه‌خواه نسبت داده و بر آن است که در آن نهضت، مطالبه‌ی مخالفان رژیم، اجرای قانون اساسی مشروطیت بود و درخواست استقرار «نظام اسلامی» هیچ‌گونه سنت و سابقه‌ای در تاریخ سیاسی ایران نداشته است. تنها در مرحله‌ی پایانی نهضت، در مقابل تقاضاهای متعدد برای ارائه‌ی برنامه‌ای به‌عنوان هدف نهضت، آیت‌الله خمینی(ره) که فقط یکی از رهبران مذهبی بود، به‌طور انفعالی این مفهوم را مطرح ساخت (هالیدی، ۱۳۵۸: ۳۲۱). به بیان دیگر، نهضت سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶، ماهیتی مشروطه‌خواهانه داشته و اموری از قبیل: عبور از رژیم پهلوی، مطالبه‌ی جمهوری اسلامی، خصوصیت اسلامی جنبش و رهبری آیت‌الله خمینی(ره) صرفاً جنبه‌ی شکلی و انفعالی و عارضی داشتند که تنها در مرحله‌ی نهایی نهضت مطرح شدند.

این نوشته در پی آن است تا بر خلاف دیدگاه یادشده، با تکیه بر دیدگاه استاد مطهری درباره‌ی تأثیر شخصیت‌ها در جامعه، نشان دهد جنبش عمومی سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ که به انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی انجامید، مولود اندیشه و عمل امام خمینی(ره) بوده است.

شخصیت‌ها و تحولات اجتماعی

درباره‌ی رابطه‌ی فرد و جامعه و تأثیر شخصیت‌ها در تحولات اجتماعی نظریه‌های متعدد و متنوعی وجود دارد. برخی جامعه را وجودی حقیقی و اصیل می‌دانند و برای فرد اصلاتی قائل نیستند، برخی آن را وجودی اعتباری دانسته و فقط افراد تشکیل‌دهنده‌ی آن را موجوداتی اصیل و واقعی می‌دانند و بعضی نیز هم برای فرد و هم برای جامعه اصلت قائل شده‌اند.

شهید مطهری از این جمله متفکرانی است که بر اصلت فرد و جامعه هر دو باور دارد. به نظر می‌رسد دیدگاه ایشان در این باره می‌تواند مبنای نظری مناسبی برای تبیین مدعای این نوشته باشد. وی ضمن تعریف انواع ترکیب جامعه و تفکیک آنها از یکدیگر می‌گوید: «در عین این که جامعه واقعاً مرکب است، ولی این ترکیب با ترکیب‌های دیگر فرق می‌کند. این چنین نیست که شخصیت فرد به کلی نابود شده باشد، آن چنان که در مرکبات طبیعی، شخصیت عناصر اولیه دیگر هیچ نقشی ندارد، بلکه در عین اینکه جامعه یک شیء مرکب است، عناصر تشکیل‌دهنده جامعه [انسان‌ها] از نوعی شخصیت و آزادی و استقلال بهره‌مندند که این می‌شود اصلت فرد در عین اصلت جامعه و اصلت جامعه در عین اصلت فرد؛ نه این که آیا فرد اصیل است و جامعه انتزاعی، یا جامعه اصیل است و فرد انتزاعی؟» (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۳۲-۱۳۳).

بر پایه‌ی دیدگاه ایشان، ضمن اینکه جامعه از نوعی حیات مستقل از حیات فردی برخوردار است، اجزای جامعه که همان افراد انسان هستند نیز دارای استقلال نسبی بوده و در روند تحولات جامعه تأثیرگذار هستند (مطهری، ۱۳۸۳: ج ۴/ ۶۳ - ۵۸ و مطهری، ۱۳۸۰: ج ۱/ ۱۵۷ - ۱۵۶) بدین ترتیب، موضوع نقش‌آفرینی افراد و شخصیت‌ها در تحولات اجتماعی مطرح می‌شود. در روان‌شناسی منظور از شخصیت، مجموعه خصوصیات و صفات فرد است (مان، ۱۳: ج ۱/ ۵۱۷) و در فلسفه نیز شخصیت به معنای عناصر باطنی یا ذاتی است که رفتار فرد را شکل خاصی می‌بخشد و او را از دیگران متمایز می‌سازد (شریعت‌مداری، ۱۳: ۲۴۹). اما در جامعه‌شناسی و فلسفه‌ی تاریخ، مراد از شخصیت، افراد عادی جامعه نیست. بلکه نظر به افرادی است که از نظر ذاتی و درونی و اجتماعی، استعدادها و ویژگی‌های ممتازی دارند و در نتیجه اقدامات و ابتکاراتی انجام می‌دهند که از عهده‌ی اکثریت افراد جامعه و توده‌ی مردم بر نمی‌آید، لذا از این قبیل افراد تحت عنوان «قهرمانان» و «نوابغ» نیز یاد می‌شود. از نظر استاد مطهری، آن گاه که جامعه‌شناسان و فیلسوفان تاریخ سخن از نقش شخصیت‌ها در جامعه و تاریخ به میان می‌آورند، این معنا را مدنظر داشته و به نقد و ابرام این نظریه می‌پردازند که چنین افرادی چه تأثیری در ایجاد تحولات تاریخ بشر داشته و یا دارند؟ (مطهری، ۱۳۸۰: ج ۱/ ۶۵-۶۱).

در این باره نیز شهید مطهری در حالی که برای تاریخ اصالت قایل بوده، برای شخصیت‌ها نیز اصالت قایل است. ایشان معتقد است که «تاریخ، خودش طبیعتی دارد نه اینکه چیزی نیست و آنها [نواخ] هوس کرده بودند این جور بشود این جور شد. و اگر هوس کرده بودند جور دیگری بشود جور دیگر می‌شد» (مطهری، ۱۳۷۸: ۶۱). در عین حال معتقد است که قهرمانان صرفاً و صرفاً مظهر خواست جامعه هم نیستند و این گونه نیست که اگر او نبود یکی دیگر به جای او پیدا می‌شد، او نبود یک کس دیگر به جای او پیدا می‌شد و همین‌طور (مطهری، ۱۳۸۰: ج ۱/ ۱۵۷). در واقع، «تابغه کسی است که از یک هوش و یک اراده‌ی خارق‌العاده‌ی برخوردار است که در اثر هوش و اراده‌ی خارق‌العاده‌ی خود بهتر از دیگران طبیعت تاریخ را شناخته و توانسته است نیروهای تاریخی را به خدمت بگیرد. یعنی در جهت آگاهی و شناختی که داشته توانسته است نیروهای تاریخ را استخدام کند و به حرکت درآورد». ایشان در این باره پیامبر اسلام و تأثیر او در تحولات اجتماعی را به عنوان نمونه ذکر می‌کند و در مورد دیگری با اشاره به تأثیر نادرشاه در جهت دهی به تحولات ایران پس از هجوم افغان‌ها می‌گوید: «مسلم اگر نادر وجود نمی‌داشت اوضاع این جور نبود، اوضاع دیگری بود. پس نبوغ را نمی‌شود انکار کرد، نمی‌شود گفت اگر نادر نبود یک کس دیگر کار نادر را می‌کرد..... نادر نبود یک فرد دیگر، او نبود یک فرد دیگر به جای او می‌آمد و عین همان کار را کس دیگر می‌کرد، این‌طور نیست» (مطهری، ۱۳۷۸: ۶۴).

در این مقاله، بر پایه‌ی نظریه‌ی فوق، وضعیت کلی جامعه‌ی ایران در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۱ و مواضع جریان‌ها و شخصیت‌ها به اجمال مورد بررسی قرار گرفت تا نسبت آنها با نهضت مورد بحث روشن شود.

وضعیت عمومی کشور

نهضت مورد بحث، دست‌کم، ریشه در تحولات ایران معاصر دارد. تکاپوی جامعه‌ی ایران برای پیشرفت و رهایی از استبداد و استعمار به نهضت مشروطیت انجامید. آن نهضت نیز بنا به عللی به رژیم پهلوی انجامید. رژیمی که فلسفه‌ی وجودی آن، غربی‌سازی کشور، و پیامد عملی آن تهدید هویت و استمرار تمدنی کشور بود. شکست نهضت ملی ایران نیز بر این بحران افزود و با برتری یافتن آمریکا در صحنه‌ی سیاست ایران پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حاکمیت نظام سلطه به شکل پیچیده‌تری استمرار و تعمیق یافت. مرحله‌ی نوین این روند در سال‌های آغاز دهه‌ی ۱۳۴۰ شمسی، پس از ارتحال مرحومان آیت‌الله العظمی بروجردی و آیت‌الله کاشانی، در قالب دکترین کندی و با عنوان انقلاب سفید از سوی محمدرضاشاه آغاز گردید و استقلال و هویت ملی کشور را

۵ □ بررسی نسبت نهضت مردم ایران در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶ ...

بیش از پیش در معرض تهدید قرار داد. چنین تهدیدی، به‌طور طبیعی، واکنش و پاسخ جامعه‌ی ایران را می‌طلبد. پاسخ جامعه، در فاصله‌ی میان سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۶ سلسله حوادثی را شکل داد که به نهضت سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۵۶ منجر شدند.

مواضع جریان‌ها و شخصیت‌ها

در مقطع مورد بحث، رژیم پهلوی با ترکیبی از گفتمان‌های ناسیونالیسم سکولار و روشنفکری غرب‌گرا، در موضع حاکمیت و به‌عنوان مجری سیاست‌های یادشده ایفای نقش می‌کرد. در برابر آن رژیم؛ جریان ملی، جریان ملی - مذهبی، جریان چپ، جریان روشنفکری و جریان اسلامی مهم‌ترین جریان‌هایی بودند که می‌توانستند بر شکل‌دهی رخدادها و تحولات تأثیرگذار باشند و می‌خواستند به تهدید ناشی از اجرای سیاست‌های رژیم پاسخ بدهند. بررسی اجمالی آرا و مواضع جریان‌های یادشده، تراز پاسخ آن جریان‌ها و نسبت میان آن آرا و مواضع را با مطالبات نهضت روشن خواهد کرد. این مواضع را به اعتبار راهبرد و هدفشان، می‌توان در دو دسته‌ی مشروطه‌خواه و انقلابی جای داد.

مواضع مشروطه خواهانه

مشروطه‌خواهی رویکرد جریان‌هایی بود که معتقد به حفظ و استمرار سلطنت مشروطه و تنظیم رفتار سیاسی خود در محدوده‌ی قانون اساسی مشروطیت بودند، از قبیل:

الف - جبهه‌ی ملی: رژیم پهلوی را ترکیبی از گفتمان‌های ناسیونالیسم سکولار و روشنفکران غرب‌گرا تشکیل می‌داد. به‌طور طبیعی، همواره بخش‌هایی از آن جریان‌ها دست‌اندرکار اجرای امور حکومت بوده و بخش‌های دیگر، در بیرون از حاکمیت به‌عنوان مخالف وفادار ایفای نقش می‌کردند که جبهه‌ی ملی از این قبیل بود. این جبهه در سال ۱۳۲۸ در جریان نهضت ملی تشکیل شد و در نخستین ماده‌ی اساسنامه‌ی خود بر حفظ قانون اساسی مشروطیت تأکید کرد (صمدی‌پور، ۱۳۸۸: ۵۰). پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عملاً امکان فعالیتی نداشت، اما همزمان با طرح دکترین کندی و فضای نسبتاً باز سیاسی در سال ۱۳۳۹، افرادی از حزب ایران جلساتی تشکیل داده و میتینگ‌هایی برگزار کرده و چند نشریه نیز منتشر کردند. این دوره از فعالیت‌های این گروه به جبهه‌ی ملی دوم موسوم شد (مدنی، ۱۳۶۱: ج ۱/ ۶۰۲). در سال ۱۳۴۱ در موضوع لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی بنا را بر سکوت گذاشت و در جریان مسأله‌ی انقلاب سفید کوشید تا با مذاکره با شاه و به‌دست گرفتن دولت، اجرای آن طرح را خود بر عهده بگیرد ولی موفق نشد

(نجاتی، ۱۳۷۱: ج ۱/ ۲۰۷ و ۲۰۸). از این رو، سر انجام در اعلامیه‌ای در تاریخ ۲ بهمن از مردم خواست در فراندوم ششم بهمن شرکت کرده و بنویسند: "اصلاحات ارضی آری! دیتاتوری نه!" (همان: ۲۱۴). در پی صدور اعلامیه‌ی یاد شده، در آستانه‌ی فراندوم همهی اعضای جبهه بازداشت شدند (همان: ۲۰۸ و ۲۰۹). بدین ترتیب در هنگام پیدایش نهضت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ جبهه‌ی ملی حضور نداشت. در ماجرای تصویب لایحه‌ی کاپیتولاسیون در سال ۱۳۴۳، نه تنها موضعی نداشت بلکه بنابر گزارش ساواک: "سران گروه‌های مختلف جبهه‌ی ملی که به منظور رفع اختلاف جلساتی تشکیل می‌دادند، پس از تبعید آقای خمینی (ره) تصمیم گرفته‌اند تا مدتی جلسات خود را تعطیل کنند تا تشکیل این جلسات به موضوع تبعید آقای خمینی (ره) تعبیر و تفسیر نشود" (جبهه‌ی ملی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۹: ۱۹۱). جبهه‌ی ملی دوم به علت تشتت و اختلاف آرا در سال ۱۳۴۳ منحل و در سال ۱۳۴۴ جبهه‌ی ملی سوم تشکیل شد. از این تاریخ تا سال ۱۳۵۶ که حکومت پهلوی به عنوان ژاندارم منطقه از جانب امریکا ایفای نقش می‌کرد و در عرصه‌ی داخلی نیز تحولات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی موردنظر را اجرا می‌کرد، هیچ‌گونه موضع و تحرکی از این گروه در تاریخ ثبت نشده است.

در ۲۷ شهریور ۱۳۵۶، پس از پیروزی جیمی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، با تکیه بر شعار حقوق بشر و طرح فضای باز سیاسی از سوی شاه، کریم سنجابی و شاپور بختیار و داریوش فروهر، سه تن از رهبران این تشکل در نامه‌ی سرگشاده‌ای به شاه، مطالبات خود را این گونه بیان داشتند: «ترک حکومت استبدادی، تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیاء حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، انصراف از حزب واحد، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی زندانیان و تبعیدشدگان سیاسی و استقرار حکومتی است که متکی بر اکثریت نمایندگان منتخب از طرف ملت باشد و خود را بر طبق قانون اساسی مسئول اداره‌ی مملکت بداند» (همان: ۲۳۶). در ۲۲ آذر ۱۳۵۶ یکی دیگر از افراد وابسته به تشکیلات یاد شده اظهار داشت: «ما برنامه نداریم و اگر روزی دستگاه به ما اجازه فعالیت بدهد ما نمی‌دانیم چه کار باید بکنیم و حتی اگر امریکا هم به ما کمک کند باز نمی‌دانیم در صورت اجازه‌ی دولت چه اقدام و چه عملیاتی داشته باشیم. در بین افراد اختلافات زیادی وجود دارد و از طرف دیگر زندگی سیاسی آنها به پایان رسیده و وحدت عقیده ندارند» (همان: ۲۵۲). در ۲۲ بهمن ۱۳۵۶ اعضای کمیته‌ی اتحاد نیروهای جبهه‌ی ملی ایران با شرکت دکتر شاپور بختیار، داریوش فروهر، دکتر بهروز برومند، خسرو سیف، رضا شایان، مهندس ابوالقاسم قندهاریان، قاسم لباسچی، حاجی علی صدری و ابوالفضل قاسمی در منزل علی اردلان تشکیل جلسه دادند و درباره‌ی اعلامیه‌ی امام

خمینی که قانون اساسی را برای مبارزه با رژیم سلطنت و سرنگونی آن کافی نمی دانست، به بحث و گفتگو نشستند و «همه‌ی افراد به اتفاق آراء گفتند راه ما همان راه قانون اساسی است» (همان: ۲۵۹). در این جلسه که در آستانه‌ی مراسم سراسری چهلم شهدای ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم برگزار شده بود، شرکت‌کنندگان در جلسه موافقت کردند که «اگر روحانیون شروع کردند ما هم همکاری خواهیم کرد» (همان: ۲۵۹).

۲۵ روز پس از برگزاری مراسم چهلم شهدای قم که در تبریز و چند شهر بزرگ کشور به کشتار مردم از سوی مأموران رژیم انجامید، در ۲۴ اسفند ۱۳۵۶، داریوش فروهر با مهندس مهدی بازرگان به گفت‌وگو پرداخت. مهندس بازرگان در این دیدار به فروهر یادآور شد که «در شرایط فعلی باید از نقش روحانیت در مبارزه علیه دستگاه استفاده کرد چون جبهه‌ی ملی یک دهم روحانیت در بین مردم نفوذ ندارد» (همان: ۲۶۰). در نیمه‌ی فروردین ۱۳۵۷، داریوش فروهر ضمن بیان تعبیری موهن نسبت به رهبری انقلاب، به یکی از طرفداران خود اظهار داشت که اعلامیه‌ی ایشان را تکثیر نکنند و اضافه کرد که «خمینی سنگ‌های بزرگ برمی دارد ولی ما کارمان را در چهارچوب قانون اساسی انجام می‌دهیم» (همان: ۲۶۱). در خرداد ۱۳۵۷، در حالی که دامنه‌ی مبارزات انقلابی مردم بر ضد حکومت پهلوی گسترش یافته بود، شاپور بختیار با سفر به اصفهان از دکتر محمد سیاسی خواست تا به‌عنوان مسئول جبهه ملی در اصفهان فعالیت خود را آغاز کند ولی نامبرده به او پاسخ داد که «حاضر نیستم مانند روش سابقه‌ی این جبهه فعالیت کنم چون دیگر جوانان ما را قبول ندارند» (همان: ۲۶۵).

راهپیمایی عید فطر در شهریور ۱۳۵۷، کشتار مردم به دست مأموران حکومت در ۱۷ شهریور همان سال، آغاز به کار مدارس و تبدیل شدن آنها به سنگری حساس و هیجان‌انگیز برای مبارزه با رژیم، آغاز اعتصابات کارمندان دولت به‌ویژه کارمندان شرکت نفت، از فراگیر شدن امواج انقلاب و شکست طرح‌ها و تدابیر شاه در چهارچوب تغییر دولت‌ها و طرح آشتی ملی و انتصاب رجال ملی به نخست‌وزیری و وعده‌ی انتخابات آزاد و قانع شدن شاه به سلطنت و نه حکومت، حکایت می‌کرد. در چنین وضعیتی، دکتر کریم سنجابی، رهبر جبهه‌ی ملی که او و برخی دیگر از اعضای این جبهه برای پذیرش مقام نخست‌وزیری از سوی شاه در چهارچوب طرح‌های یادشده آمادگی داشتند، برای جلب‌نظر رهبر انقلاب در این باره، در آبان ۱۳۵۷ عازم پاریس شد. ایشان هنگام عزیمت به پاریس نیز تأکید کردند: «جبهه‌ی ملی چه در گذشته و چه در امروز، همیشه پاسدار قانون اساسی بوده و اصول تجزیه‌ناپذیر آن را بسیار مترقی و قابل اجرا در هر زمانی می‌داند» (صمدی‌پور، ۱۳۸۸: ۱۵۲). اما امام خمینی(ره) در همین روزها در بیانات و مصاحبه‌های متعدد بر

مبارزه سازش‌ناپذیر با حکومت و حذف سلطان و سلطنت تأکید کردند. از جمله، در ۱۱ آبان در مصاحبه با رادیو و تلویزیون لوکزامبورگ اظهار داشت: «... شاه با این دست و پا زدن‌ها و طلبیدن‌های این و آن، کاری از پیش نمی‌برد. این تلاش‌ها دیگر دیر شده است و برای او مفید نیست، او باید برود. ما سازش را از هر کس و به هر شکلی باشد نخواهیم پذیرفت. چون ملت نخواهد پذیرفت. در مذاکرات خود با این اشخاص، مطالب خود را قاطعانه بیان کرده‌ایم، هر کس قبول کند با ماست و الا از ماجداست» (امام خمینی(ره)، ۱۳۸۵: ج ۴/۲۶۴).

بدین ترتیب، دیدار دکتر سنجابی با امام، به اظهار همراهی و پذیرش ناگزیر مواضع امام و صدور بیانیته‌ی زیر از سوی جبهه‌ی ملی انجامید:

به نام خدا

اطلاعیه‌ی جبهه‌ی ملی ایران

هم‌میهنان: اعلامیه‌ی زیرین از آخرین دیدار از حضرت آیت‌الله العظمی خمینی(ره) مرجع عالی‌قدر شیعیان جهان و تودیع از معظم له از طرف آقای دکتر کریم سنجابی رهبر جبهه‌ی ملی ایران صادر گردید. متن این اعلامیه قبل از صدور مورد موافقت حضرت آیت‌الله العظمی خمینی(ره) قرار گرفته است. لیله‌ی چهارم ذی حجه‌ی ۱۳۹۸ - چهاردهم آبان ۱۳۵۷

بسمه تعالی

سلطنت کنونی ایران با نقض مدام قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاست‌های بیگانه فاقد پایگاه قانونی و شرعی است.

جنبش ملی اسلامی ایران نمی‌تواند با وجود بقاء نظام سلطنتی غیرقانونی با هیچ ترکیب حکومتی موافقت بنماید.

نظام حکومت ملی ایران باید بر اساس موازین اسلام و دموکراسی و استقلال به وسیله‌ی مراجعه به آراء عمومی تعیین گردد. دکتر کریم سنجابی (جبهه‌ی ملی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۹: ۲۷۸).

پس از صدور این اعلامیه، دکتر سنجابی و داریوش فروهر بازداشت شدند. شاپور بختیار که در غیاب دو نفر یادشده به سازماندهی جبهه‌ی ملی می‌پرداخت، در گفت‌وگویی خصوصی اظهار داشت: «در سطوح پایین جبهه‌ی ملی، اعلامیه‌ی سنجابی ابراز مخالفت با رژیم ایران تلقی شده، مع هذا باید توجه داشت که در سطوح رهبری نه تنها چنین تلقی وجود ندارد و چنین نظری مطلقاً در کار نبوده، بلکه رهبری جبهه‌ی ملی با توجه به شرایط موجود و درک این واقعیت که نمی‌توان در مقابل خمینی(ره) به مخالفت آشکار و مقاومت محسوس برخاست، ناگزیر شده که ظاهراً با وی همگامی نشان بدهد تا بتواند نیروهای او را تضعیف و موقعیت خود را تثبیت کند. جبهه‌ی ملی

علی‌رغم مخالفت باطنی با نظریات غیرمنطقی و غیرعملی خمینی(ره) و با احساس استبداد مذهبی این شخص که در نوع خود خطرناک‌ترین استبداد است، به جهت ترس از تکفیر او، فعلاً اعلامیه‌ی مورد بحث را منتشر کرده؛ اما باید توجه داشت که در این اعلامیه، جبهه‌ی ملی حاضر به قبول چند نکته‌ی اساسی از طرف خمینی نشده است. این نکات عبارتند از: ۱- اعلام جمهوری ۲- قبول حکومت اسلامی ۳- قبول تغییر رژیم ۴- قبول تغییر سلطه‌ی سلطنتی» (همان: ۲۸۲). در وضعیتی که رأی ملت متوجه رهبر انقلاب بود و بر پیروی از آراء او تأکید داشت، و جبهه‌ی ملی با اذعان به فقدان پایگاه مردمی ناگزیر از تظاهر به پذیرش مواضع رهبر انقلاب شده بود، شاپور بختیار در ادامه‌ی گفت‌وگوی یادشده می‌گوید: «جبهه‌ی ملی با تکیه بر لزوم ترک شیوه‌های استبدادی حکومت و تأکید بر ضرورت مراجعه به آرای عمومی، در واقع رأی ملت را به عنوان تزلزل خود در مقابل احکام الهی به عنوان تزلزل خمینی قرار داده و این مطلب در حقیقت چیزی غیر از اصول قانون اساسی و انتخابات آزاد و در نهایت حکومت مردم بر مردم نیست و رویه‌ای است که می‌تواند متدرجاً غیرمنطقی بودن نظریات خمینی(ره) را به افکار عمومی ارائه دهد... مخالفت صریح و آشکار با خمینی(ره) در شرایط فعلی سبب می‌شود که نیروی در حال شکل‌گیری جبهه‌ی ملی متلاشی و بی‌اثر شود» (همان: ۲۸۲).

در شرایطی که راهپیمایی‌های عمومی و اعتصابات اداری به‌عنوان مسالمت‌آمیزترین و در عین حال کارآمدترین شیوه و ابزار اعلام مواضع و مبارزه‌ی ملت بی‌سلاح برای پیمودن راه انقلاب مطرح شده بود و تأثیر قاطع خود را برای رسیدن به هدف آشکار می‌ساخت، شاپور بختیار در همین گفت‌وگو ضمن بیان اینکه انجام راهپیمایی و اعتصاب برای حمایت از سنجابی و فروهر را ضروری نمی‌داند، اظهار داشت: «علاوه بر آن، جبهه‌ی ملی با بروز اعتصابات در سازمان‌های تأمین‌کننده‌ی ضروریات زندگی روزمره‌ی مردم از قبیل اعتصاب کارکنان شرکت ملی نفت موافق نیست و تلاش می‌کند که این اعتصابات را خنثی کند. رهبران جبهه‌ی ملی به‌طور کلی عقیده دارند که در شرایط کنونی نهاد سیاسی قدرتمند و محکمی نیست که بتواند علیه خمینی(ره) مبارزه‌ی مؤثری بکند و لذا لازم است که با شیوه‌های زیرکانه در مقابل او زمینه‌های تدریجی مبارزه را فراهم نمود و این تنها راه رهایی از بن بست کنونی است» (همان: ۴-۲۸۳).

دکتر کریم سنجابی و داریوش فروهر که به اصطلاح در بازداشت بودند، در آذر ۵۷ در مذاکراتی خصوصی با یک مقام ساواک، مطالبی را بیان کردند که ضمن روشن کردن ماهیت و هدف پنهان و مشترک رژیم و آنها از آن بازداشت، موضع واقعی آنها درباره‌ی مسائل مملکت و انقلاب را آشکار می‌سازد. برخی از اظهارات آنها چنین است: «بازداشت ما دو نفر در ابتدای امر می‌توانست

مقداری موجه باشد، اما هرچه زمان بگذرد میدان برای دیگران به خصوص آخوندها خالی می‌ماند... حکومت نظامی باید با مفهوم کامل کلمه عمل کند و مامشات در شرایط فعلی به صلاح نیست، این کار را باید بدون خونریزی انجام دهد. باید در ابتدا از اجتماعات جلوگیری کند تا بعداً مجبور به مقابله با جمعیت کثیر و تیراندازی نشود. اصولاً چرا باید در شرایط حکومت نظامی اجتماعات به وجود آید که بعداً به خشونت تبدیل گردد... در ماه محرم می‌توان پیش‌بینی کرد که از سوی خمینی و هوادارانش و دیگر مخالفان تدارکاتی دیده شده و برنامه‌هایی ترتیب یافته، باید با شدت و تدبیر با این برنامه مقابله شود... به نام شاهنشاه مجالس مطمئن تشکیل شود. از تشکیل مجالس بزرگ که اجتماعات زیاد را دربر می‌گیرد جلوگیری شود... به هر حال قانون فرمانداری نظامی اجراء گردد» (همان: ۲۸۰-۲۷۹). دکتر غلامحسین صدیقی، یکی دیگر از رهبران جبهه‌ی ملی نیز که آماده‌ی قبول نخست‌وزیری از سوی شاه شده بود (همان: ۲۸۵). در ۴ دی ۵۷، اظهار همراهی ناگزیر سنجایی با مواضع امام خمینی(ره) را محکوم و ملامت کرده گفت: «... سنجایی نمی‌داند که چه می‌گوید و وقتی در روزنامه‌ی لوموند و غیره گفته که من همانند قطره‌ای در مقابل اقیانوس جنبش آن مرد روحانی هستم کاملاً آبروی خود را برده و اگر هم این طور است نمی‌بایست چنین وانمود شود» (همان: ۲۷۷). سرانجام شاپور بختار در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی نخست‌وزیری شاه را پذیرفت تا شاید بدین‌وسیله با انقلاب اسلامی مقابله کند.

بدین ترتیب، اظهارات رهبران جبهه‌ی ملی محکم‌ترین و روشن‌ترین گواه بر فقدان نفوذ و اعتبار اجتماعی و ماهیت مواضع سیاسی آن گروه در برابر تحولات ایران طی سال‌های ۵۷-۱۳۵۶ و رخداد انقلاب اسلامی است. این اظهارات، بدون هیچ‌گونه تحلیل و پیش‌داوری روشن می‌سازند که رهبران جبهه‌ی ملی به موازات گسترش امواج انقلاب اسلامی، حتی از مبارزه‌ی پارلمانتاریستی با شاه دست کشیده همه‌ی تلاش خود را به کار بستند تا با یاری و همکاری او از وقوع انقلاب جلوگیری کنند.

ب- نهضت آزادی: گروه دیگری که در مقطع تاریخی مورد بحث از فعالان صحنه‌ی سیاست ایران بود، نهضت آزادی است. این تشکل اگر چه انشعابی از جبهه‌ی ملی بود ولی تفاوت‌هایی با آن داشت. یکی از مهم‌ترین این تفاوت‌ها رویکرد مذهبی این جریان در عرصه‌ی سیاست بود. از این‌رو نسبت به جبهه‌ی ملی از نفوذ و اعتبار بیشتری در محافل سیاسی و دانشگاهی برخوردار گردید. این تشکل نیز در مرام‌نامه‌ی خود بر پای‌بندی به قانون اساسی مشروطیت تأکید داشته (صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، ۱۳۶۱: ج ۱/۱۷). و به همین علت، از بدو تأسیس در ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ همواره در چهارچوب مبارزه‌ی پارلمانتاریستی در محدوده‌ی قانون اساسی مشروطیت با

حکومت پهلوی عمل می‌کرد. یکی از پیامدهای این رویکرد، پذیرش نظام سلطنتی و سلسله‌ی پهلوی بود به‌گونه‌ای که شاه سلطنت بکند و نه حکومت. این راهبرد بر همه‌ی مواضع نهضت آزادی در عرصه‌ی سیاست ایران بویژه در تحولات سال‌های ۷-۱۳۵۶، از قبیل استقبال از مواضع دولت شریف امامی با شعار آشتی ملی و یا استقبال از طرح شاه برای انتصاب یکی از رجال ملی به نخست‌وزیری، حاکم بود. از این رویکرد به سیاست گام‌به‌گام یاد گردید که نهضت آزادی خود از آن به‌عنوان تاکتیک سنگر به سنگر تعبیر کردند (سلطانی، ۱۳۶۷: ۱۰۵). در مجموع، بر اساس این راهبرد، نهضت آزادی در مقطع تاریخی مورد بحث به حذف سلطنت و نظام سلطنتی باور نداشت و نزدیک به همان ایامی که دکتر سنجابی برای متقاعد ساختن رهبری انقلاب به سازش با رژیم عازم پاریس شده بود، مهندس بازرگان نیز دست به چنین اقدامی زد. او در چند مورد به گفت‌وگوی خود در این باره با رهبر انقلاب در پاریس اشاره دارد و از جمله در مصاحبه با اوریان افلاچی می‌گوید: «...اولین برخورد ما هنگامی رخ داد که من برای ملاقات با او به پاریس رفتم تا برای سرکوب ساختن رژیم به مطالعه‌ی استراتژی صحیح بپردازم. معلوم است که من معتقد به سیستم گام به گام بودم، یعنی سیستم تدریجی...، به او گفتم بیابید قدرت را با گام‌های کوچک به سمت خود انتقال دهیم. نخست مدرسه، سپس مطبوعات، بعد قوه‌ی قضائی، بعد اقتصاد و ارتش، و گرنه گرفتار هرج و مرج و شاید هم گرفتار یک مستبد دیگری شویم. امام خمینی (ره) درست برعکس آن را می‌گفت. در آن هنگام تقریباً مشاجره‌ی لفظی بین ما رخ داد. ولی او چنان مطمئن به نظر می‌رسید که حق با اوست و پیروز خواهد شد. ایمان او به قدری شدید و به قدری شکست‌ناپذیر بود که من تسلیم شدم و گفتم باشد ریسک می‌کنیم، انقلاب می‌کنیم» (بادامچیان، ۱۳۸۴: ۲۸).

آیت‌الله شهید دکتر بهشتی در این باره گفته است: «سه ماه قبل از انقلاب، همین آقای مهندس بازرگان در پاریس آمده بود که امام را قانع کند که اگر شورای سلطنت باشد و یک آزادی انتخابات هم باشد، مبارزه تا همین جا ختم می‌شود و ایشان (امام) تشریف بیاورند. امام هم بعد از دیدار گفته بودند که این‌طور نمی‌شود. اگر می‌خواهی با من دیدار دوم داشته باشی، باید بر ضد این رژیم سلطنتی اعلامیه بدهی. اگر اعلامیه دادید می‌توانید با من ملاقات دوم داشته باشید و آلا نه... و چون آقای بازرگان آنجا اعلامیه ندادند... دیدار دوم هم با امام نداشتند» (همان: ۲۹). البته در آن شرایط، نهضت آزادی و مهندس بازرگان نیز همانند جبهه‌ی ملی چاره‌ای جز پذیرش موضع رهبر انقلاب نداشتند و مهندس بازرگان صدور اعلامیه در این باره را موکول به بازگشت به ایران و رایزنی با دیگر اعضای نهضت کردند. بدین ترتیب، سرانجام نهضت آزادی در ۱۴ آبان ۵۷، در

اعلامیه‌ای زیر عنوان: «آیا وقت آن نرسیده است که نظام حاکم واقع بین باشد»، به ناگزیر، موضع رهبر انقلاب مبنی بر ضرورت حذف نظام سلطنتی و رژیم پهلوی را پذیرفت (سلطانی، ۱۳۶۷: ۱۰۷).

ج- کانون نویسندگان: اگرچه تشکل‌های جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی، بخش قابل توجهی از جریان روشنفکری را در بر می‌گرفتند، اما تشکل دیگری که صبغه‌ی فرهنگی آن نمایان‌تر بود و تحت عنوان «کانون نویسندگان ایران» از سال ۱۳۴۷ به تدریج شکل گرفته بود، نیز بخش دیگری از جریان روشنفکری را در بر می‌گرفت. این تشکل از شخصیت‌های علمی-فرهنگی متعددی با گرایش‌های عقیدتی متنوع و متفاوت مارکسیستی، مذهبی، سکولار، ناسیونالیست و مستقل تشکیل شده بود. این گروه در سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۳۴۱ اصولاً وجود نداشت تا بتوان برای آن در ایجاد تحولات آن سال‌ها نقشی در نظر گرفت. از آغاز تأسیس در اعلام مواضع سیاسی خود بر اجرای قانون اساسی تأکید داشته (کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۲: ۴۷۸) و در سال‌های ۵۷ - ۱۳۵۶، نیز با تأیید و امضای اعلامیه‌هایی بر «اجرای تجزیه‌ناپذیر اصول قانون اساسی ایران» تأکید می‌ورزید (صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، ۱۳۶۱: ج ۱/ ۶۲-۶۱). روشن است که در فضای سیاسی مقطع تاریخی مورد بحث، تأکید یادشده متضمن حفظ نظام سلطنتی و سلطان بود و بنابراین، تحولات جامعه و حضور انقلابی مردم در صحنه هیچ نسبتی با دیدگاه و عمل این عده نیز نداشت.

د- مراجع تقلید: یکی دیگر از جریان‌های مهم تأثیرگذار بر طبقات مختلف اجتماعی در مقطع مورد بحث، مراجع تقلید بودند. پس از ارتحال مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، مراجع تقلید متعددی وجود داشتند که از میان آنها حضرات آیات سید روح‌الله خمینی، سیدمحمدرضا گلپایگانی، سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی و سیدکاظم شریعتمداری در قم، سیداحمد خوانساری در تهران، سیدمحمدهادی میلانی در مشهد، سیدعلی بهبهانی در اهواز و شیخ بهاء‌الدین محلاتی در شیراز، در سطح کشور مطرح بودند. پارادایم حاکم بر اندیشه و عمل فقهای شیعه هنوز کم و بیش همان پارادایم غالب از صفویه به بعد بود که بر نوعی تعامل میان علما و سلاطین استوار بود. به استثنای امام خمینی(ره) که به‌طور جداگانه به آرا و مواضع ایشان خواهیم پرداخت، فقهای یاد شده در همین چهارچوب انجام وظیفه می‌کردند. اسناد به‌جای مانده از ساواک، از ارتباطی هم‌گرایانه میان آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری بارژیم پهلوی، فراتر از ارتباط سنتی و متعارفی که بر حسب ضرورت و مصالح جامعه‌ی اسلامی میان علما و سلاطین وجود داشت، حکایت می‌کنند (روحانی، ۱۳۶۱: ۱۲۹). اما حتی اگر از ارتباط هم‌گرایانه‌ی یاد شده نیز چشم‌پوشیم، و پیوند او و حکومت

پهلوی را در چارچوب روابط متعارف علما و سلاطین به حساب آوریم، باز هم با توجه به مشی سیاسی ایشان، انتظار بسیج جامعه برضد حکومت را از وی نمی‌توان داشت. البته در فرایند نهضت اسلامی از سال ۱۳۴۱ به بعد، آقای شریعتمداری با نهضت همراهی نشان می‌داد اما در محدوده‌ی قانون اساسی مشروطیت و با هدفی همانند جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی (سلطانی، ۱۳۶۷: ۹۷ و ۱۰۳). آیت‌الله خوانساری بر این باور بود که با عدم‌درگیری در امور سیاسی و تکیه بر رابطه‌ی سنتی میان علما و سلاطین و اتخاذ موضع میانجی‌گرانه میان دولت و جامعه، می‌تواند خدمت مناسب را به جامعه انجام می‌دهد (متولی، ۱۳۸۳: ۱۹). وی حتی در حوادث سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶ هم‌چنان مشی بی‌طرفی و عدم‌درگیری در فعالیت‌های سیاسی را در پیش گرفت (همان: ۴۹). آیت‌الله مرعشی نجفی نیز از درگیر شدن در امور سیاسی پرهیز می‌کرد اما با نهضت همراهی داشت و مبارزات مشروع با حکومت پهلوی را در موارد مقتضی تأیید می‌کرد (رفیعی، ۱۳۷۳: ۲۶۰ و بعد). آیت‌الله گلپایگانی بیشتر از دیگر مراجع یادشده از حکومت پهلوی فاصله داشت و در حد توان مخالفت خود را در موارد مقتضی با اقدامات و سیاست‌های حکومت ابراز می‌داشت و به همین نسبت هم حکومت پهلوی و دستگاه‌های امنیتی آن نسبت به او و فعالیت‌های حساس بودند، اما ایشان نیز پیش‌تاز مبارزه نبودند (امامی، ۱۳۸۲: ۶۷). آقایان میلانی، بهبهانی و محلاتی در سال‌های پیش از انقلاب رحلت کرده بودند.* دسته‌ای از روحانیون که از پیروان مراجع یاد شده بودند در قالب انجمن حجتیه فعالیت می‌کردند به شدت از سیاست دوری گزیده و به‌طور مبنائی با فعالیت‌های انقلابی مخالف بودند (جعفریان، ۱۳۸۲: ۲۳۰-۲۲۷). بنابراین، مواضع انقلابی نهضت مورد بحث با آراء و مواضع این جریان نیز نسبتی نداشت.

مواضع انقلابی

انقلاب رویکرد جریان‌هایی بود که به عبور از نظام سلطنت مشروطه و قانون اساسی آن باور داشتند، از قبیل:

الف- مارکسیسم: بخش دیگری از جریان‌های فعال بر ضد حکومت پهلوی، جریان مارکسیستی بود. مهم‌ترین تشکل این جریان حزب توده بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عملاً مضمحل شده رهبران سیاسی آن از کشور خارج شده بودند و در کشورهای اروپای شرقی

۱. آنچه در اینجا مورد اشاره قرار گرفت تنها ناظر بر نقش و فعالیت مراجع نامبرده در حوادث انقلابی مقطع مورد بحث بود و فعالیت‌های حوزوی، علمی، فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ی آنان بیرون از هدف و حوصله‌ی این نوشته است.

زندگی می‌کردند. بنابراین، این حزب عملاً در صحنه‌ی سیاست ایران پس از سال ۱۳۳۲ تا آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی حضور مستقیم نداشت، و در صورت حضور نیز به دلیل دارا بودن ایدئولوژی مارکسیستی و تنفر عمومی جامعه‌ی ایرانی از این ایدئولوژی، و همچنین اشتها حزب یادشده به وابستگی کامل به قدرت‌های بیگانه (شوروی)، امکان تأثیرگذاری چشم‌گیری در جهت‌گیری جامعه‌ی ایران، به‌ویژه در مقطع تاریخی مورد بحث را نداشت. ضمن اینکه مواضع این حزب معمولاً موضع اتحاد جماهیر شوروی را نمایش می‌داد و مواضع آن دولت در برابر تحولات ایران از سال‌های ۱۳۴۱ به بعد، نیز در چارچوب شرایط تنش‌زدایی در نظام بین‌الملل تعریف می‌شد (جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۷: ۱۵۹-۱۴۵).

تشکل‌های دیگری نیز در جریان مارکسیستی فعال بودند که از نظر کمی و کیفی حائز اهمیت نبوده به دلیل عدم تأثیرگذاری در روند تحولات جامعه از ذکر و شرح مواضع آنها نیز خودداری می‌کنیم. تنها اشاره‌ی مختصری به سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران لازم به نظر می‌رسد. سازمان مذکور در سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۳۴۰ وجود نداشت و در سال ۱۳۵۰ رسماً تأسیس شد (نادری، ۱۳۸۷: ج ۱/۳۳۰). این سازمان که مشی مسلحانه را برای مبارزه با حکومت در پیش گرفت، به دلیل ماهیت ایدئولوژیک، نداشتن پیوند و پایگاه در میان توده‌های مردم و محدود بودن تعداد نفراشان، امکان مبارزه‌ی مؤثر با حکومت را پیدا نکردند. در سال ۱۳۵۵ حدود ۶۵ نفر از اعضای آن که نود درصد آن تشکل را شامل می‌شدند به وسیله‌ی پلیس از بین رفتند و سازمان یاد شده عملاً متلاشی گردید، به‌گونه‌ای که آن سال را سال مرگ سازمان می‌دانند. در پی این واقعه، بقایای اعضای سازمان از مبارزه‌ی مسلحانه دست کشیده به مبارزه‌ی سیاسی روی آوردند و برخی از آنان نیز به خارج از کشور رفتند (علوی، ۱۳۷۹: ۷۹). بدین ترتیب، عموم جریان چپ، اگرچه مقید به قانون اساسی مشروطیت نبود و به سرنگونی حکومت پهلوی باور داشت اما نتوانست در حوادث سال‌های ۷-۱۳۵۶ هم نقش شایان ذکر داشته باشد.

ب- مجاهدین خلق: تشکل دیگری که به‌عنوان یکی از فعالان عرصه‌ی سیاست مقطع مورد بحث مطرح است، سازمان مجاهدین خلق است. این تشکل نیز در سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۱۳۴۱ وجود نداشت بلکه یکی از ولیده‌های تحولات آن سال‌هاست. از آغاز تأسیس در سال ۱۳۴۴، مشی مسلحانه را در مبارزه با رژیم برگزید و اقدام به چند ترور کرد. از جمله تشکل‌هایی بود که به سرنگونی حکومت پهلوی می‌اندیشید و مقید به قانون اساسی مشروطیت نبود. به دلیل صبغه‌ی اسلامی بنیان‌گذاران آن، در ابتدا از سوی برخی از علما و طبقات جامعه مورد حمایت قرار گرفت ولی پس از تحولات اعتقادی و تغییراتی که در سازمان به وجود آمد، به تدریج نه تنها حمایت علما و

جامعه را از دست داد بلکه گرفتار آشفتگی سازمانی و تصفیه‌های خونین درون گروهی از یک سو، و دریافت ضربه‌های پی‌درپی ساواک از سوی دیگر گردید و عملاً در سال‌های ۱۳۵۴-۱۳۵۵ چنان متلاشی شد و به بن‌بست رسید که «تئوری رکود» را تدوین و تبیین می‌کرد (سازمان مجاهدین خلق، ۱۳۸۵: ج ۲/ ۲۹۶). ساواک نیز کاملاً از این انحطاط سازمان آگاهی داشت و در مقطع تاریخی مورد بحث، مطمئن بود که این سازمان امکان بسیج عمومی جامعه بر ضد رژیم را ندارد*.

ج - امام خمینی(ره): مواضع دیگر جریان‌ها و شخصیت‌ها را در برابر موج تازه‌ی سلطه‌گری که بر پایه‌ی دکتربندی از سال ۱۳۴۱ به وسیله‌ی حکومت پهلوی در ایران آغاز شد، دیدیم. اما آیت‌الله خمینی(ره) مواضعی ماهیتاً متمایز از دیگران گرفت. داده‌های تاریخی روشن می‌سازند که آن مواضع ابتکار خاص خود ایشان بوده و به پیروی از دیگر جریان‌های سیاسی و یا در واکنشی انفعالی نسبت به آنها اتخاذ نشدند. همچنین ایشان در آن موضع‌گیری‌ها افزون بر اینکه پیش‌تاز و قاطع بود، رویکردی بنیادین نیز داشت و اقدامات حکومت پهلوی را خطاهای معمولی تلقی نمی‌کرد (روحانی، ۱۳۵۶: ج ۱/ ۱۴۵). او در موارد متعددی در سال ۱۳۴۱ و هم‌چنین در سخنانی در اردیبهشت ۱۳۴۲ ضمن تحلیل رخدادهای سیاسی مهم سال ۱۳۴۱ و نقد سیاست‌ها و برنامه‌های دولت علم و لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی، در حالی که نخستین مرحله‌ی مبارزه را طراحی و اجرا می‌کرد، خطر استعمار و صهیونیسم را مطرح کرده و اظهار داشتند: «قضیه قضیه‌ی بانوان نیست...قضیه معارضة با اسلام است» (امام خمینی، ۱۳۸۵: ج ۱/ ۲۰۹) هم‌چنین، در برابر مهم‌ترین طرح موردنظر آمریکا و حکومت پهلوی، یعنی رفراندوم انقلاب سفید در بهمن ۱۳۴۱، ایشان در پیامی به ملت ایران اعلام داشت: «مسلمین آگاه باشند که اسلام در خطر کفر است... فقط جرم علمای اسلام و سایر مسلمین آن است که دفاع از قرآن و ناموس اسلام و استقلال مملکت می‌نمایند و با استعمار مخالفت دارند» (همان: ۱۴۱). وی که پیش‌تاز تحریم رفراندوم و مبارزه با آن بود (همان: ۱۳۷-۱۳۳) در اقدام ابتکاری دیگری و برای تأکید بر موضوع و تعمیق مبارزه، نوروز ۱۳۴۲ را عزای عمومی اعلام کرد و طی نامه‌ای به علمای سراسر کشور، آنان را برای آگاه‌سازی مردم در این باره بسیج کرد (همان: ۱۵۷-۱۵۶). تشکیل مجلس عزا از سوی ایشان در دوم فروردین ۱۳۴۲ در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم و حوادث ناشی از آن، خشتی دیگر بر دیوار مبارزه گذاشت (روحانی، ۱۳۵۶: ۳۳۲). دستورالعمل او به وعاظ سراسر کشور و اقشار مختلف جامعه به

۱. برای آگاهی کامل از مجموعه‌ی مسائل مربوط به آغاز و انجام این سازمان، مطالعه‌ی مجموعه سه جلدی زیر بسیار سودمند است: سازمان مجاهدین خلق: پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴). تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵-۱۳۸۴. جلد.

مناسبت چهلم واقعه‌ی فیضیه و تقارن این امر با ماه محرم و سخنان تاریخی ایشان در عاشورای همان سال به دستگیری ایشان انجامید و واقعه‌ی عظیم ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را خلق کرد (همان: ۴۰۸). مدتی پس از آزادی از زندان، در حالی که همه‌ی مدعیان نخبگی سیاسی و دیگر جریان‌ها سکوت را پیشه کرده بودند، نطق تاریخی چهارم آبان ۱۳۴۳ ایشان برضد کاپیتولاسیون و دفاع از اسلام و استقلال کشور، خشت دیگری بر دیوار مبارزه نهاد و به تبعید ایشان انجامید (امام خمینی(ره)، ج ۱/ ۴۲۴-۴۱۵). در سال ۱۳۴۸، در حالی که حکومت پهلوی نقش ژاندارمی نظام سلطه را در منطقه ایفا می‌کرد، در ابتکاری دیگر در سلسله مباحث فقه سیاسی خود در نجف، طرح نظام سیاسی جایگزین را ارائه کرد (امام خمینی(ره)، ۱۳۵۶). او بدین وسیله نقشه‌ی راه مبارزه و غایت تحولات انقلابی را تدوین و ارائه کرد. در سال ۱۳۴۹ در مورد دیگری اعلام کرد: "اساساً اسلام با اساس شاهنشاهی مخالف است" (امام خمینی(ره)، ۱۳۸۵: ج ۲/ ۳۲۶). علاوه بر این، او در این سال‌ها با هر اقدام حکومت پهلوی (روابط بین‌المللی، معاملات تسلیحاتی، برگزاری جشن‌های شاهانه، تأسیس حزب رستاخیز و...) به مبارزه بر می‌خاست و جامعه را به مبارزه دعوت می‌کرد*. این مواضع آشکار می‌سازند که از گفتمانی با مبنایی کاملاً متفاوت با گفتمان دیگر جریان‌های فکری و سیاسی که به آنها اشاره داشتیم اقتباس شده و آبخوری دیگر دارند. آنچه گفتمان ایشان را از دیگران متمایز می‌ساخت، تأکید بر حضور دین در سیاست و باز تفسیر مفاهیم و آموزه‌های دینی در این راستا، تأکید بر مبارزه با استعمار و استبداد، عبور از سلطنت مشروطه، تأسیس حکومت اسلامی و استواری و پایداری در این مواضع بود.

مجموعه‌ی این آرا و مواضع انقلابی امام که گفتمان ویژه و نوینی از اسلام را به جامعه ارائه می‌کرد، در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۶، به وسیله‌ی متفکرین اسلامی حوزوی و دانشگاهی

*. برای نمونه: صحیفه‌ی امام. پیشین:

- بهمین ۱۳۴۹-پیام به زائران بیت‌الله الحرام: افشای جنایات رژیم. (ج ۲، صص ۳۲۶-۳۲۲)
 ۵۰/۴/۱ - سخنرانی در جمع علمای نجف: برگزاری جشن‌های شاهنشاهی و وجوب قیام علما. (ج ۲، صص ۳۷۳-۳۵۸)
 ۵۱/۶/۲۰ - پیام به علما و ملت ایران: تشریح ستمکاری‌های رژیم. (ج ۲، ص ۴۵۰)
 ۵۱/۱۲/۲۴ - پیام به انجمن اسلامی دانشجویان مقیم خارج: دسیسه‌های رژیم شاه. (ج ۲، ص ۴۸۷)
 ۵۲/۷/۲۲ - پیام به ملت مسلمان ایران: جنگ اعراب و اسرائیل و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله. (ج ۳، ص ۵)
 ۵۳/۱۲/۲۱ - پیام به ملت ایران: تأسیس حزب رستاخیز و تحریم شرکت در آن. (ج ۳، صص ۷۱ و ۷۶)
 ۵۴/۶/۳۰ - پیام به اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا: مقاومت مردم و نوید پیروزی. (ج ۳، ص ۱۱۰)
 ۵۴/۷/۲ - پیام به اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا: رشد سیاسی ملت. (ج ۳، ص ۱۱۳)
 ۵۵/۷/۴ - پیام به عموم مسلمین و دانشجویان: افشای وضع کشور. (ج ۳، ص ۱۷۰)
 ۵۶/۷/۶ - سخنرانی در حوزه‌ی نجف: دین و سیاست، شکاف بین دولت و ملت ایران. (ج ۳، صص ۲۳۱-۲۱۷)

نیز در جامعه تبیین و ترویج گردید (ملکوتیان، ۱۳۹۰: ۱۲۹ - ۱۲۵). پذیرش تدریجی این گفتمان از سوی اقشار مختلف جامعه، مهم‌ترین عامل ارتقای مطالبات مردم و عبور آنها از دیگر گفتمان‌ها و ایجاد حرکت عمومی بر ضد حکومت پهلوی بود که از ۱۹ دی ۱۳۵۶ در قم _ در اعتراض به مقاله‌ی اهانت‌آمیز نسبت به وی در روزنامه‌ی اطلاعات مورخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» آغاز شد. همانند مراحل پیشین نهضت از سال ۱۳۴۱ به بعد، از آغاز این مرحله تا پایان آن در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز گفتمان، مواضع، حسن تدبیر و ویژگی‌های شخصیتی امام خمینی(ره)، تعیین‌کننده‌ی مسیر فعالیت‌ها و تحولات بود (همان: ۱۳۵-۱۳۱).

حمایت قدرت‌های جهانی از رژیم، تغییر دولت‌ها و طرح شعارهای جذاب و فریبنده از سوی آنها، جنگ روانی و رعب و وحشت ناشی از سرکوبی و کشتار مردم، طرح اجرای کامل قانون اساسی مشروطیت از سوی برخی از گروه‌های سیاسی و رژیم، مطرح ساختن شخصیت‌های دیگر به‌عنوان رقیب رهبری و به کار بستن تاکتیک‌های متنوع دیگر برای تهدید یا تطمیع جامعه و متلاشی کردن سازمان مبارزه، و طرح پاره‌ای شبهات از سوی برخی محافل مذهبی مبنی بر اینکه با مشت خالی در برابر توپ و تانک نمی‌توان جنگید و جواب این خون‌ها را چگونه می‌توان داد و... نیز نتوانستند مانع عزم انقلابی ملت گردند. رهبری انقلاب با تکیه بر این عزم انقلابی ملت، بدون تردید و تزلزل بر استمرار مبارزه تأکید کرده و می‌گفتند: «این شاه این قدر خیانت کرده در این مملکت که دیگر راه آشتی نیست... اگر یک روحانی، یک سیاسی، یک بازاری، یک دانشگاهی بخواهد بگوید که بیایید، به مردم بخواهد این را بگوید بیایید با هم خوب سازش کنید، شاه امروز آمده توبه کرده و ... استغفار کرده، خوب، بیایید ببخشید، این را مردم خائن می‌دانند... در هر صورت مسیر همین است. غیر از این هر کس فکر کند خائن به ملت است، خائن به مملکت است. هر کس غیر از این فکر کند خائن به اسلام است» (همان: ج ۴ / ۳۴۸ - ۳۳۹). و در سخن دیگری بیان داشتند: «ما این مراتبی که اصلش که عبارت از رفتن این آدم [شاه] و به هم خوردن این سلسله و ... کوتاه کردن دست این‌ها، اینها همه شان جزء مقاصد است. منتهی مقصد اصلی عبارت از این است که یک حکومت عدلی، یک حکومت اسلامی عدلی، مبتنی بر قواعد اسلامی حاصل بشود، آن مقصد اعلای ماست» (همان: ج ۵ / ۲۴).

این موضع انقلابی از نخستین اظهارات ایشان در آغاز این مرحله از مبارزه، یعنی سخنان ایراد شده در نجف به مناسبت کشتار ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم (همان: ج ۳ / ۳۱۰ - ۲۹۶) تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ همچنان پایدار و استوار ماند.

استنتاج

البته علل و عوامل ریز و درشت بسیاری دست به هم دادند تا سقوط رژیم پهلوی را فراهم ساختند. اما همان‌گونه که در بررسی مواضع جریانهای مطرح آن مقطع آمد، آن جریان‌ها در برابر حکومت پهلوی مواضع یکسانی نداشتند و ماهیت مطالبات آنها متفاوت بود. ملی‌ها و ملی-مذهبی‌ها و بخش عمده‌ای از روشنفکران به عنوان مخالف وفادار در چهارچوب گفتمان نظام سیاسی حاکم فعالیت می‌کردند و سقف مطالبه‌ی آنها اجرای قانون اساسی مشروطه بود. جریان‌های چپ و التقاطی خواهان انقلاب بودند اما اولاً قادر به بسیج مردم نبودند، ثانیاً مطالبه‌ی آنها انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی نبود و اصولاً در سال‌های آغازین نهضت اصلاً وجود و حضور نداشتند تا به عنوان مولد آن به حساب آیند. مراجع تقلید نیز صرف‌نظر از تنوع مواضع‌شان، هیچ‌کدام برای تحقق انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی پیشتاز و فعال نبودند. به بیان دیگر، اگر حاملان نهضت مورد بحث از دیدگاه جریان‌های مشروطه‌خواه پیروی می‌کردند، اصولاً انقلاب انجام نمی‌گرفت، و اگر از دیدگاه جریان‌های چپ و التقاطی پیروی می‌کردند، آن نهضت به انقلاب اسلامی نمی‌انجامید.

نفس وقوع انقلاب اسلامی، ثابت‌نمود که پاسخ دادن به مطالبات جامعه در آن دوره، از عهده‌ی خرده‌گفتمان‌های فاقد پایگاه اجتماعی، خواه مبتنی بر قانون اساسی مشروطیت و خواه مخالف آن، بر نمی‌آمد و نیازمند ابتکار یک گفتمان فراگیر بود که امکان پاسخ به همه‌ی آن عوامل و بهره‌برداری و به‌کارگیری همه‌ی نیروها را داشته باشد و افزون بر آن، مقبولیت، اراده، تدبیر و پایداری لازم برای تحقق آن را نیز داشته باشد. بر پایه‌ی مباحث این نوشته، تنها آرا و مواضع امام خمینی(ره) دارای چنین ویژگی‌هایی بود و توانست جریان‌های دیگر را تحت‌الشعاع قرار داده و با خود همراه سازد. مطالعات میدانی و آماری مطالبات نهضت نیز پیوند آنها را با آرا و مواضع امام خمینی(ره) اثبات می‌کنند، زیرا که آن نهضت از نخستین مرحله‌ی ظهور و بروز خود به‌طور قاطع بر عبور از رژیم پهلوی و تأسیس حکومت اسلامی تأکید داشت (پناهی، ۱۳۸۳: فصل سوم). از یک‌سو درصد قاطعی از مجموع ۴۱۵۳ شعار مطرح شده از سوی میلیون‌ها شرکت‌کننده در تظاهرات سراسر کشور بر مواضع ایشان تأکید داشتند و خواهان سرنگونی رژیم پهلوی و استقرار نظام اسلامی بودند (همان: فصل ۶)؛ از سوی دیگر در میان آن چند هزار شعار یادشده، شعاری همسو با مطالبه‌ی جریان‌های مشروطه‌خواه و یا جریان‌های چپ و التقاطی دیده نمی‌شود (همان).

بنابراین، بر خلاف مدعای رقیب، میلیون‌ها انسانی که به‌عنوان اکثریت قاطع ملت ایران در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ به خیابان‌ها آمدند و از روز نخست، شعار فراساختاری استقلال، آزادی،

۱۹ □ بررسی نسبت نهضت مردم ایران در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶... □

جمهوری اسلامی سر دادند، از همان ابتدا پیرو گفتمان هیچ‌کدام از جریان‌های یاد شده نبودند و مطالبات آنها اساساً از آغاز متعلق به جریان‌های یاد شده و گفتمان آنها نبود. در نتیجه، توجیهات و ادعاهایی از این قبیل که:

- تا حدود ماه سپتامبر (شهریور ۵۷) درخواست عمده‌ی نیروهای مخالف، اجرای مقررات قانون اساسی سال ۱۹۰۶ بود.

- خصوصیت اسلامی جنبش و به‌ویژه رهبری آیت‌الله خمینی(ره) نسبتاً در مراحل نهایی کل جنبش استقرار یافت.

- آیت‌الله خمینی(ره) که در جریان جنبش نفوذ داشت، فقط یک رهبر مذهبی متنفذ در میان رهبران مذهبی متنفذ دیگر بود.

- درخواست استقرار «جمهوری اسلامی» هیچ‌گونه سنت و سابقه‌ای در تاریخ سیاسی ایران ندارد و آیت‌الله خمینی(ره) فقط در سال ۱۹۷۸ در مقابل درخواست‌های مختلف برای عرضه کردن یک برنامه مثبت - علاوه بر شعار سقوط رژیم شاه - این مفهوم را مطرح ساخت (هالیدی، ۱۳۵۸: ۳۲۱). نسبتی با واقعیات و داده‌های تاریخی ندارند.

داده‌های این نوشته روشن ساختند که جنبش عمومی که در سال ۱۳۵۶ آغاز شد و به انقلاب اسلامی انجامید، مرحله‌ی پایانی نهضتی بود که از سال ۱۳۴۱ و مستقل از جریان‌های یاد شده، بر پایه‌ی یک ماهیت و گفتمان فراگیر و فراساختاری مشخص که اسلام هم "نقطه‌ی عزیمت" و هم "غایت" آن بود، با تکیه بر همه‌ی تحولات تاریخ ایران، به‌ویژه تجارب تاریخی دویست سال اخیر کشور، و به ابتکار یک شخصیت مشخص (امام خمینی^(ع))، آغاز شد و پس از پیمودن مراحل، با همان ماهیت و گفتمان، و به رهبری و ابتکار و تدابیر و پایداری همان شخص، موفق به پذیرش عمومی جامعه و همراه ساختن دیگر جریان‌های سیاسی گردید و در بهمن ۱۳۵۷ به انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی انجامید.

منابع:

۱. امام خمینی، (۱۳۸۵)، صحیفه‌ی امام: مجموعه آثار امام خمینی(ره)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۲۲ جلد.

۲. امام خمینی، (۱۳۵۶)، نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌الغطاء. بی‌جا، بی‌نا.

۲۰ □ فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های انقلاب اسلامی، س ۴، پاییز ۹۴، ش ۱۴

۳. امامی، محمدمهدی، (۱۳۸۲)، زندگی نامه آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۴. بادامچیان، اسدالله، (۱۳۸۴)، بررسی تحلیلی نهضت آزادی ایران، تهران، اندیشه‌ی ناب.

۵. پناهی، محمدحسین، (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی شعارهای انقلاب. تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه‌ی معاصر.

۶. جبهه‌ی ملی به روایت اسناد ساواک، (۱۳۷۹)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.

۷. جعفریان، رسول، (۱۳۸۲)، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.

۸. جمعی از پژوهشگران، (۱۳۸۷)، حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۹. رفیعی، علی، (۱۳۷۳)، شهاب شریعت؛ درنگی در زندگی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، قم، کتابخانه‌ی عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).

۱۰. روحانی، سیدحمید، (۱۳۵۶)، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی (ره)، تهران، دارالفکر و دارالعلم، ج ۱.

۱۱. روحانی، سیدحمید، (۱۳۶۱)، شریعتمداری در دادگاه تاریخ، قم، بی‌تا.

۱۲. سازمان مجاهدین خلق: پیدایش تا فرجام (۱۳۸۴-۱۳۴۴)، (۱۳۸۵)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ج ۲.

۱۳. سلطانی، مجتبی، (۱۳۶۷)، خط سازش، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

۱۴. سولیوان، ویلیام، (۱۳۶۱)، مأموریت در ایران. ترجمه‌ی محمود مشرقی، تهران، هفته.

۱۵. شریعتمداری، علی، (۱۳۶۹)، مقدمه روانشناسی، تهران، جنگل.

۱۶. صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، (۱۳۶۱)، اسناد نهضت آزادی ایران. تهران، نهضت آزادی ایران، ج ۱.

۱۷. صمدی‌پور، سعید، (۱۳۸۸)، جبهه‌ی ملی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲۱ □ بررسی نسبت نهضت مردم ایران در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶... □

۱۸. علوی، سیدمحمد صادق، (۱۳۷۹)، بررسی مشی چریکی در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۱۹. کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک، (۱۳۸۲)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.

۲۰. مان، نرمان ل، (۱۳۵۴)، اصول روانشناسی، ترجمه محمود صناعی، تهران، امیرکبیر، ج ۱.

۲۱. متولی، عبدالله، (۱۳۸۳)، آیت‌الله احمد خوانساری به روایت اسناد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲۲. محمدی، منوچهر، (۱۳۸۷)، انقلاب اسلامی؛ زمینه‌ها و پیامدها، تهران، نشر معارف.

۲۳. ----- تحلیل بر انقلاب اسلامی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.

۲۴. مدنی، سید جلا الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ج ۱.

۲۵. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۸)، مجموعه آثار، ج ۱۵، تهران، صدرا.

۲۶. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۳)، فلسفه تاریخ، تهران، بنیاد علمی فرهنگی استاد شهید مطهری، ج ۴.

۲۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۰)، فلسفه تاریخ. تهران، بنیاد علمی فرهنگی استاد شهید مطهری، ج ۱.

۲۸. ملکوتیان، مصطفی، (۱۳۹۰)، زمینه‌ها، عوامل و بازتاب جهانی انقلاب اسلامی ایران؛ رهیافت فرهنگی. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.

۲۹. نادری، محمود. چریک‌های فدایی خلق، (۱۳۸۷)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ج ۱.

۳۰. نجاتی، غلامرضا، (۱۳۷۱)، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

۳۱. هالیدی، فرد، (۱۳۵۸)، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، تهران، امیرکبیر.